

دلداده تصویرها

یادی از اکبر عالمی، هنرمند پر کار ایرانی که دیروز در پی ابتلا به کرونا در گذشت



محمد عنبرسوز

اکبر عالمی، هنرمند سپیدموی و باسابقه کشورمان که به دلیل فعالیت‌های بی‌سروصدا و اثر گذارش در عرصه هنر، به عنوان یک نظر یه‌پرداز و هنرمند دانشگاهی مورد احترام بود، بامداد سه‌شنبه ۲۲ مهر، بر اثر ابتلا به بیماری کرونا، در گذشت. عالمی که تحصیلات مرتبط با رادیو، تلویزیون، سینما و عکاسی را به شکل تخصصی در دانشگاه‌های ایران و انگلستان تا مقطع دکترا ادامه داده بود، با تدریس در دانشگاه و عضویت در دو فرهنگستان مهم کشورمان، یعنی فرهنگستان هنر و فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در زمان حیاتش، نقش مهمی در شکل‌گیری فرهنگ و هنر امروز ایران ایفا کرد.

عالمی در بین مردم بیشتر به عنوان مجری و کارشناس برنامه‌های تلویزیونی شناخته می‌شد. دو برنامه مهمی که عالمی در آن‌ها نقش داشت، «هنر هفتم» و «سینما ماورا» بودند که تولیداتی پیشرو و مرتقی در توسعه سینما بین مردم و درک این هنر محسوب می‌شدند. شاید بیراه نباشد اگر این دو برنامه را که به همت مرحوم اکبر عالمی روی آنتن رسانه ملی رفتند، نخستین تلاش‌های ثمربخش تلویزیون برای آشنایی مردم ایران با سینمای جهان معرفی کنیم.

مرحوم اکبر عالمی، مثل دیگر هم‌نسلانش، فراز و نشیب‌های زیادی را در زندگی از سر گذشته و روزگار جوانی خود را با تلاش‌های مختلفی سپری کرده بود؛ از بازیگری و گویندگی گرفته تا برعهده گرفتن مسئولیت لابراتوار و فعالیت به عنوان عکاس. او همیشه به حوزه هنرهای تصویری عشق می‌ورزید و کارنامه‌اش نشان می‌دهد که به هر طریق ممکن اشتغال خود به این حوزه را حفظ کرده بود. در زمینه تولید مستند، آثار مختلفی از وی به جا مانده که اغلب آن‌ها، نظر به نیازهای زمانه و جهان فکری مستندساز، ناظر به صنایع ملی و خصلت‌های بومی کشورمان هستند. این مستندها اغلب به نحوی ساخته شده‌اند که تماشای آن‌ها برای مخاطب غیرایرانی هم جذاب باشد و ظرفیت‌های فرهنگی، صنعتی و توریستی کشورمان را به مردم دیگر کشورهای جهان معرفی کنند. از مهم‌ترین مستندهای وی می‌توانیم به «مروارید خلیج فارس»، محصول سال ۱۳۸۷، اشاره کنیم.

علاوه بر این‌ها، مرحوم اکبر عالمی در زمینه تألیف و ترجمه هم چهره اثرگذار و درخور احترامی به شمار می‌رود. اهمیت وی در این عرصه، نه به واسطه تعدد آثار یا کیفیت بی‌بدیل نگارش و ترجمه، بلکه به دلیل انتخاب‌های هوشمندانه و کارتردی آن‌هاست. عالمی کتاب‌هایی را تألیف یا ترجمه کرده که امروزه محل ارجاع فراوان هنرمندان جوان تر هستند. «مهیهدات سینمایی» اثری درباره جلوه‌های ویژه در سینماست که آثار مشابه با آن، در زبان فارسی، کمتر به چشم می‌خورند. «قدرت واژگان» نیز یک فرهنگ‌نامه تخصصی هنر محسوب می‌شود؛ ضمن آنکه کتاب فرهنگ جامع انیمیشن، اثر فرناز خوشبخت، با هدایت و راهنمایی اکبر عالمی به رشته تحریر درآمده. ترجمه کتاب «ظهور در عکاسی و سینما» دیگر فعالیت علمی شاخص اکبر عالمی است. سکانس پایانی زندگی مردی با این روحیه و تعهد ستودنی، نمی‌تواند در فضایی خالی از هنر و تصویر ضبط شود. اکبر عالمی که در تمام طول زندگانی خود به هنر عشق می‌ورزید، چندی پیش و در هفتادوپنج سالگی عزم خود را برای تولید اثری مستند درباره بیماری کرونا جزم و پروژه ناتمام خود را آغاز کرد. شوریختانه اما، با وجود رعایت تمام مسائل بهداشتی، عالمی در مسیر بسط هنر متعالی مورد نظرش، به این بیماری مبتلا شد و دار فانی را وداع گفت. از او همواره چهره یک هنردوست دانشگاهی و متعهد در ذهن علاقه‌مندان به جهان تصویر باقی خواهد ماند.

همکاری دوباره سارا بهرامی با کاوه صباغزاده

سارا بهرامی در دومین تجربه همکاری با کاوه صباغزاده پس از «ایتالیا ایتالیا» این بار به عنوان رآوی و قسه‌گو با فیلم «رمانتیسزم عماد و طوبیا» همراه شده است. به گزارش سینماتیکت، این فیلم که برای نمایش در جشنواره فیلم فجر مراحل نهایی خود را می‌گذراند همانند «ایتالیا ایتالیا» به تهیه‌کنندگی مهدی صباغ زاده، سینماگر مشهوری و با مشارکت بنیاد سینمایی فارابی تولید شده و فیلم‌نامه آن اقتباسی از داستان نویسنده فرانسوی آلن دوباتن است. سینا قویدل مراحل نهایی جلوه‌های بصری را تنظیم می‌کند و ساخت موسیقی آن را پیام آزادی به‌زودی به پایان می‌رساند. سام محمودی، الناز حبیبی، علی انصاریان و مرتضی علی عباس میرزا از جمله بازیگران این فیلم سینمایی هستند.

«دیدن این فیلم جرم است» اکران می‌شود؟

حوزه هنری در حال تدارک برای اکران فیلم سینمایی «دیدن این فیلم جرم است» به کارگردانی رضا زهناپچیان، سینماگر مشهوری است. به گزارش روابط عمومی این فیلم، محمدرضا شاهزاده دربارۀ وضعیت اکران فیلم «دیدن این فیلم جرم است» گفت: شرایط کرونا سینما را در وضعیت خاصی قرار داده و خیلی نمی‌توان درباره ماه‌های آینده سینما به تحلیل قطعی رسید. اما احتمالاً به‌زودی تاریخ اکران فیلم را مشخص خواهیم کرد.

روزنامه شهرامید ورزش‌دگی

۴شنبه ۲۳ مهر ۱۳۹۷ شماره ۳۴۴۴

۱۴



فرهنگ و هنر

سیمیرا شاهیان

نغمه دل را می‌نواخت، طعم خوش «برای دل خون بودن» را به همه می‌چشاند. در جوی روان زندگی، آنچه از هستی می‌خواست را بداهه می‌سرود. سازگری می‌کرد و سه‌تار می‌زد. عطر طبیعت را به خانه‌اش می‌آورد. و قشتش را تنگ وقت دلشدگان می‌گذاشت. معلم بی‌استاد بود و استاد فروتنی. همه چیز را که کنار هم بگذاریم؛ او یک عاشق بود. کسی که عشق را مزه‌مه کرد ورفت.

فرامرز شکرخواه؛ زاده مشهد از آن دست هنرمندانی بود که وقتی از شرح حیاتش می‌پرسند، می‌توان گفت زاده ۱۳۴۰؛ تا همیشه. چراکه یاد و خاطره فروتنی‌های سازگری که بدون معلم به معلمی رسیده بود؛ تا زمانی که مهر او به جان شاگردانش شعله می‌افکند؛ باقی خواهد ماند.

شکرخواه، موسیقی را به مدت ۴سال از ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰ نزد شاپور هدایتی فراگرفت. آموزش سه‌تار، براساس ردیف و ضربی‌های کلاسیک موسیقی ایرانی در واقع ادامه دادن راه علی‌اکبرخان شهنازی در مشهد بود که فرامرز انتخاب کرد. او استاد دیگری هم داشت؛ استاد علی‌اکبر شکارچی که معلم چیره‌دستی شکرخواه در نواختن تار و موسیقی گمانچه بود. اما برای سازگری؛ خود، استاد بود. زمانی که مدیر کارگاه نجاری بود، ممارست و صبوری و مطالعه او را به جایی رسانده بود که می‌توانست چوب‌های قدیمی و بازارش را خرج ساختن سه‌تار کند.

سه سال است که هنرمند مشهوری که نام‌آوری‌اش در اخلاق و معرفت، به اندازه تسلطش در هنر بود، دنیای فانی را وداع گفته است. برای دوباره یاد کردن از او به سراغ همسرش آمده‌ایم. رعنا میرنژاد عنبرانی با اینکه فقط ۱۰سال فرصت زیستن در کنار او را داشته؛ انگار حالا قرن‌هاست که عزادارش است. ازدواج آن‌ها، پیوندی صددرد دلیخواه بوده است طوری که هر دو به رسمانی از شناخت و احساس چنگ زدند و بعد دلشان به هم گره خورد.

روزهایی که به سالروز درگذشت موسیقی‌دان مشهوری نزدیک است، همان روزهایی است که آواز هجرت یکی از جنس او در مشهد پیچیده. همسر فرامرز شکرخواه می‌خواهد به آرامگاه فردوسی برود و مزار استاد شجریان. همراهش می‌شویم و با او روی یکی از نیمکت‌های سنگی آرامگاه می‌نشینیم. از پشت سرمان صدای شعر اخوان می‌آید و از پیش رویمان خزن تصنیف شجریان و در همین فضا، خنجریمان از نوازندۀای که عاشق هر دوی این‌ها بوده شروع می‌شود.

● سازدل

رعنا میرنژاد عنبرانی درشش که تمام می‌شود از تهران به مشهد برمی‌گردد. یک سال سه‌تار نواخته است، اما می‌خواهد بازهم چیزهایی بیشتری بیاموزد. در مشهد دنبال معلم حرفه‌ای و با اخلاق می‌گردد. یکی از دوستانش، استاد شکرخواه را به او معرفی می‌کند و می‌گوید: در خانه‌اش به روی همه باز است. آشنایی رعنا و فرامرز در کلاس موسیقی رقم می‌خورد. کمی بعد، یک‌روز که بازدید از درهای قدیمی؛ حسابی فرامرز را کیفور می‌کند یا خودش می‌گوید چوب‌های قدیمی برای ساختن ساز خوب است و بودن رعنا برای ساختن دلم. پس بعد از بازگشت از خانه‌دوست رعنا، او را به صرف چند کلام حرف از زندگی، مهمان می‌کند و بعد رعنا برای فرامرز همان کسی می‌شود که تفکرش را دوست دارد، لباس پوشیدنش به دلش می‌نشیند و اصلاً می‌خواهد از چهل‌وشش سالگی به بعدش را با او بگذراند.

میرنژاد می‌گوید: کار فرامرز از چوب شروع می‌شد و به نوای دل می‌رسید. از چوب‌ها و درهای قدیمی استفاده می‌کرد چون می‌شد صدای بهتری از چوب گرفت. فرامرز، ساز را بر اساس الگوهای قدیمی می‌ساخت، اما صفحه‌های سه‌تار را خودش کمی تغییر می‌داد. سازگری برایش آن‌قدر اهمیت داشت که در کنار نوازندگی، همیشه به‌آن هم می‌پرداخت؛ می‌گفت: ساز ساختن، تفریح‌م‌است. وقتش را تقسیم می‌کرد، سه روز در کارگاه بود و چندروز در کلاس.

استاد بیش از هر چیزی اهمیت داشت؛ آن قدر که رعنا می‌گوید: عشقی که در سازهایش بود؛ از علاقه و صبوری‌ای بود که خرج کارش می‌کرد. برای هر سازی ماه‌ها زمان می‌گذاشت، اما حیف که از روال کار، عکاسی یا فیلم‌برداری نمی‌شد.

● موزه شخصی

هنوز از خانه فرامرز شکرخواه صدای سه‌تار می‌آید. او و همسرش هر دو، وسایل قدیمی و عتیقه دوست داشتند. از آثار هنری که به دیوار خانه‌شان زده بودند، تزئینات و مجسمه‌های مختلف و سازها می‌شود موزه شخصی ساخت؛ همان چیزی که رعنا دوست دارد در یک خانه قدیمی اجرایش کند، اما فعلاً به دلایل شخصی اقدامی نکرده است. می‌گوید: من دوست دارم موزه شخصی باشد؛ شامل لباس‌های فرامرز که هنر جویانش بیشتر دیده بودند، ابزار سازگری که در کارگاه استفاده می‌کرد، سازهای قدیمی که خیلی از آن‌ها قدمت دارد و وسایل قدیمی که هر کدام از زندگی مجردی جمع کرده بودیم؛ شاید بعضی از وسایل-البته به غیر از سازها- ارزش زیادی نداشته باشند ولی دغدغه‌های فرهنگی، هنری ما هستند.

همسر شکرخواه در میان صحبت‌هایش

به معاشرت‌هایی که فرامرز با سازهایش

داشته، اشاره می‌کند: حسی که فرامرز برای هر کدام از سازها می‌گذاشت را من می‌دیدم. هر دفعه با هیجان و حس خوب صدا می‌زد؛ بیا بیا... سازها به هر مرحله‌ای می‌رسید آن‌را بازگو می‌کرد. مثلاً می‌گفت

الان رسیده به رنگ؛ رسیده به پرده‌بندی یا دارم سیم‌هایش را می‌اندازم یا دارم می‌زنم

هنوز از خانه فرامرز شکرخواه صدای سه‌تار می‌آید. او و همسرش هر دو، وسایل قدیمی و عتیقه دوست داشتند. از آثار هنری که به دیوار خانه‌شان زده بودند، تزئینات و مجسمه‌های مختلف و سازها می‌شود موزه شخصی ساخت

که صدایش در بیاید.

به سازها هویت می‌بخشید و می‌خواست هویت آن‌ها را به من نشان بدهد. من هم جزئیات سازها را درک می‌کردم چون علاقه او به کارش را درک می‌کردم.

با این حال زمان‌هایی که احساس می‌کرد حالش خوب نیست، سراغ سازهایش نمی‌رفت؛ می‌گفت: یک جای کار ایراد پیدا می‌کند وقتی مادرش از دنیا رفت از همان

ساز دلت را کوک کن...

گزارشی به مناسبت سالروز درگذشت فرامرز شکرخواه نوازنده و مدرس مشهوری موسیقی



زمان‌ها بود.

● درخت‌کاری در شهر

کم و بیش همه کسانی که استاد فرامرز شکرخواه را می‌شناسند، می‌دانند که با طبیعت ارتباط خاصی داشت. تعدادی از درختان زیتون تلخی که در مشهد کاشته شده و بذر اولیه‌شان از درخت کهن‌سال خیابان این‌سیناست، اقدام طبیعت‌دوستانه او بوده است. دو درخت زیتون، مقابل و پشت «خورشید گل «هوای» که روزی هر دواز او درخواست کرده بودند گل بدهد را رعنا گوشه‌گلخانه مادرش گذاشت و دیگر نگاهش نکرد. خاطره گل یخ که درد فراق را فزون‌تر می‌کرد، به تنهایی بس بود. همه کسانی که به خانه پدری استاد رفت‌وآمد داشتند گل

هزار تا کاکتوس داشته که در زمینی، کنار منزل پدری‌اش نگهداری می‌کردند.

وقتی فرامرز رفت، رعنا هم با گل‌ها قهر کرد. گل «هوای» که روزی هر دواز او درخواست کرده بودند گل بدهد را رعنا گوشه‌گلخانه مادرش گذاشت و دیگر نگاهش نکرد. خاطره گل یخ که درد فراق را فزون‌تر می‌کرد، به تنهایی بس بود. همه کسانی که به خانه پدری استاد رفت‌وآمد داشتند گل

یخ را می‌شناختند. بیشتر اوقات فرامرز از نهال پُر گل باغچه کوچک، گلی جدامی‌کرد و مقابل بینی رعنا می‌گرفت و می‌گفت بو کن. این یادآوری‌هایری رعنا، هنوز احوال چشمانش را بارانی می‌کند. استاد شکرخواه را با گرم و صمیمی بودن می‌شناختند و میرنژاد در این باره می‌گوید: فرامرز با عشق و محبتی که به اشتراک می‌گذاشت

شناخته شد.

همسرش می‌گوید: یکی از ویژگی‌های ساز سنتی این است که همه را جذب می‌کند چون با درون آدم‌ها ارتباط دارد ولی فرامرز آن‌قدر زیبا می‌نواخت که احساس می‌کردی مناسب حال تو می‌نوازد. همه مادر رعنا، فرامرز حفظ بود و وقتی بداهه می‌زد به دل همگان می‌نشست. می‌گفت من با سازم با آدم‌ها حرف می‌زنم. ساز زدن را نوعی حرف زدن می‌دانست.

● هیاهویی نداشت

گیتی حسابی، طراح لباس است و هنر دست او را بر نَن استاد شجریان نیز دیده‌ایم. او گرچه اکنون در تهران زندگی می‌کند، اما به واسطه دوستی دیرینه با مادر رعنا، فرامرز شکرخواه را می‌شناسد. برای او این هنرمند مشهوری در دو مثل خواهران و برادران از یک مادر زاده شده‌اند و با اینکه از یکدیگر جدایند، شبیه به هم هستند. شما را توصیه می‌کنم، اگر خسته شده‌اید از خطوط صاف و تند و تیز ساختمان‌ها و ماشین‌ها و خیابان‌های دور و برتان، اگر خسته شده‌اید از رنگ‌های سیاه و مولانا، فردوسی و بقیه. فکر می‌کنید که آن‌ها شعر گفته‌اند و این‌ها در حالی که به آن اشعار گوش می‌داده‌اند نقش قالی را کشیده‌اند. خط نستعلیق و بقیه صنایع این هنر هم همین‌طور است و نگارگری هم به همین منوال. پیچ و خم‌هایی که در هنر این مملکت از قدیم و روزگاران کهن برمی‌آید

زیاد است. دم دست‌ترین مثالش هم فرش‌های زیر پایتان، که هر روز می‌بینید. تا به حال شده است که به نقش‌هایش دقت کنید. ببینید در چه بهشت پر گلی راه می‌روید؟ این طرح قالی را بگذارید کنار شعر و ادب فارسی، بگذارید کنار حافظ، سعدی، مولانا، فردوسی و بقیه. فکر می‌کنید که آن‌ها شعر گفته‌اند و این‌ها در حالی که به آن اشعار گوش می‌داده‌اند نقش قالی را کشیده‌اند. خط نستعلیق و بقیه صنایع این هنر هم همین‌طور است و نگارگری هم به همین منوال. پیچ و خم‌هایی که در هنر این مملکت از قدیم و روزگاران کهن برمی‌آید

پیچش خطوط مینیاتوری من را به وجد آورد بود. این احساسی بود که تجربه کردنش را مدت زیادی بود که به فراموشی سپرده بودم و ناگهان به واسطه این ضیافت تماشا، در من زنده شده بود. فکر کردم که انگار هر چیزی از درون آدم‌های این مملکت برآید، یک روح و یک طرح دارد. گویی در همه آن‌ها بهشتی آرام گرفته است. گل و بلبل و درختان و ریاحین مختلف، در کنار نگار و لب جویی و نسیمی روح‌افزا همه در آن‌ها جمع شده‌اند و نگارگران به زیبایی هر چیز را که می‌شد دید و حتی نسیم را هم تصویر کرده بودند. نمونه این‌طور نقش‌ها هم

